

دکتر مریم معزی
دانشگاه فردوسی مشهد

سکایان پامیر: تورانیان

چکیده

شواهد باستان شناسی در کنار قراین نژادشناسی و زبان شناسی و وجود برخی از جاینامهای کهن، همگی دلالت بر حضور دیرپای سکایان آریایی در پامیر دارد. سکایان یا همان خویشاوندان آریایی دیروز و همسایگان ماجراجوی بعدی ایرانیان، چنان کشمکش را با آنان آغاز کردند که بازتاب آن به شکل افسانه‌های اسطوره‌ای جاودانه شد. جایگاه بسیاری از رخدادهای این افسانه‌ها در شمال شرق ایران به ویژه پیرامون بلخ بود؛ سرزمینی که در شرق به کوههای پامیر محدود می‌شد.

در دور دستهای شرق در همسایگی چین در پیچ و خم کوههای آسمان بوس هندوکش و در دو سوی سرچشمه آمودریا سرزمینهای وخن، شغان، روشن^۱ و درواز^۲ قرار دارد، جایی که امروزه سهل انگارانه پامیر نیز خوانده می‌شود و به پیروی از آن ساکنان سکایی الاصل آن جا و زبانهای مردمانش را نیز پامیری می‌خوانند. در پامیر اگر چه شواهدی متعلق به اعصار بسیار دور در دست است که نشان می‌دهد دست کم بخشهای شمال شرقی آن از دوران میان سنگی به بعد نشیمنگاه انسانها بوده است، اما به علت دوری از مراکز تمدنهای همجوار توجه زیادی را جلب نکرده و از تاریخ آن جا تا روزگاران درازی سخنی نرفته است. فقدان مدارک و اسناد راه را بر دور پروازترین اندیشه‌ها در ارائه فرضیه‌ها و نظریه‌ها باز گذاشته است.

1-Vaxān
2-Šughnān
3-Rūšān
4-Darvāz

نویسنده: مایکل. پ. زیرینسکی

ترجمه محمد نظری هاشمی

دانشگاه فردوسی مشهد

اقتدار شاهانه و حکومت استبدادی

انگلستان و ظهور رضا شاه ۱۳۰۵/۱۹۲۶ - ۱۳۰۰/۱۹۲۱*

چکیده

نوشته حاضر چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان را در فاصله کودتا تا جلوس به سلطنت بررسی می کند و بدون این که خواسته باشد دیدگاه خاصی را به کرسی بنشاند، این موضوع را مورد بحث قرار می دهد که آیا پیشرفت سریع رضاخان بر اثر شایستگیهای ذاتی وی بود، یا عوامل دیگری به وی یاری رساند.

نویسنده می گوید نشان دهد انگلستان در همان حال که ادامه حکومت قاجارها را به سود خود می دانست، از ضعف و بی کفایتی این خاندان که امکان داشت با تحولات جدید اروپا منافع انگلیس را در منطقه به خطر بیندازد، ناراضی بود. افزون بر آن، ظهور دولت مارکسیستی روسیه شوروی در شمال برای انگلیس زنگ خطری به شمار می آمد. بنابراین درصدد روی کار آوردن نظامی قدرتمند برآمد. اختلاف نظر دولتمردان انگلیس بر سر این موضوع از مباحث دیگری است که مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

منابع اصلی تحقیق عبارت است از یادداشتها و گزارشهای فرستادگان سیاسی و نظامی انگلیس در منطقه در اوایل قرن چهاردهم هجری. این منابع عموماً با منابع هم زمان داخلی مقایسه شده و تا حد زیادی از افراط و تفریطهای متداول به دور است.

* مشخصات این مقاله به قرار زیر است:

Michael P. Zirinsky, "IMPERIAL POWER AND DICTATORSHIP: BRITAIN AND THE RISE OF REZA SHAH, 1921 - 1926". International Journal of Middle East Study, Vol. 24, No. 4, November 1992.

عواملی چون زمستانهای سرد و دراز، زمین و خاک محدود، رودهای پر آب که همگی با نشانه‌های نخستین سرزمین آریاها آن گونه که در اوستا آمده است^(۱)، هماهنگی دارد، همچنین مجاورت با معبرهایی که دهلیز ورود اقوام گوناگون دشتهای آسیای مرکزی به جنوب بوده همه دست به دست هم داده و برخی از پژوهشگران را بر آن داشته تا اثیران و نجه^۱ را در پامیر جستجو کنند^(۲). برای رد و قبول این نظریه به طور قاطع دلیلی در دست نیست اما قرائن و شواهدی دال بر حضور دیرپای آریاها در منطقه و اطراف آن وجود دارد؛ از جمله جاینامهایی همچون پامیر و کشمیر یا اشتمال بر لفظ ایر^۱ (به معنای آریا) و تبیین اجزای نخست این دو واژه به پام (پام، بم) و کشم (قشم) و هر دو به معنای کشور و سرزمین و بر روی هم کشور آریاها^(۳)، شاهد خوبی برای این مدعا به دست می‌دهد. به هر روی از اسناد و مدارک باستان‌شناسی موجود و با داوری از روی جاینامهای کنونی و قدیم منطقه، شواهدی برای اثبات حضور گروههای غیر آریایی، پیش از آمدن آریاییها به این سرزمین، در دست نیست.^(۴)

قدیمی ترین آثار باستانی کشف شده در این منطقه که قابل انتساب به قوم خاصی است، همانا کورگانها یا مقابر سران اقوام سکایی متعلق به سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد است^(۵). این مقابر که عمدتاً در شمال شرقی سرزمین مورد بحث ما وجود دارد، بسیار شبیه شرحی است که هرودوت (۴۲۵-۴۸۴ ق.م) درباره آیین به خاک سپاری شاهان سکایی داده است^(۶). بیشترین نمونه این کورگانها، برابر نموداری که در موزه خاروق (مرکز استان بدخشان کوهستانی تاجیکستان) وجود دارد، عمدتاً در ناحیه مرغاب واقع در شرق پامیر به دست آمده است. اگر چه نمونه‌هایی از این کورگانها در راشت قلعه و سایر قسمتهای غربیتر نیز تا کنون پیدا شده است، اما از نواحی جنوبی رود پنج (سرچشمه آمودریا) که متعلق به کشور افغانستان است تا به حال گزارشی از اکتشاف کورگانها سکایی دریافت نشده است.

این شواهد باستان‌شناسی همراه با فراین دیگری از جمله نژاد اغلب ساکنان کنونی این دیار که هندو اروپایی است و این که هیچ مدرکی دال بر تازه وارد بودن آنها در دست نیست، همچنین نظر

1- Airāna Vaēja

2- Īr , Er

زبان شناسان که زبانهای بومی امروزی ساکنان آن جا را به نام زبانهای سکایی معرفی می کنند، همگی دلالت بر حضور دیرپای سکایان در این دیار دارد. به اینها استدلال برخی از جاینام^۱ شناسان را نیز باید افزود که معتقدند بعضی از جاینامهای اصیل این منطقه از لفظ سک گرفته شده است، مانند: شغان که در بسیاری از منابع اسلامی به صورت شکنان^۲، سکنان^۳، سقینه^۴، و مانند آن ضبط شده است و به نظر می رسد که شامل لفظ سک و پسوند مکان ان، به معنای کشور سکایان باشد. همچنین است اشکاشم (در جنوب فیض آباد افغانستان) که آن هم در برخی منابع به صورت سکاشم^۵ یاد شده است و ظاهراً از دو جزء سک و پسوند مکان کشم (به معنای سرزمین و کشور) به وجود آمده است^۶ به همین ترتیب جاینامهای دیگری همچون: اشکمش^۷ (در جنوب غربی ولایت تخار افغانستان)، اسکان^۸ (در جنوب جرم در استان بدخشان افغانستان)، سکرزر^۹ (در جنوب استان بدخشان افغانستان)، اشکومان^{۱۰} (در کشور پاکستان، نزدیک به وخان افغانستان)، اشکمند^{۱۱} (برسر راه وخان افغانستان به کشمیر) و مانند آنها را می توان افزود. به این ترتیب به نظر می رسد که نخستین ساکنان این سرزمینها را اقوامی از سکایان تشکیل می داده اند که بنابر شکل اکثریت مجموعه های باقیمانده از آنان به اقوام هندو اروپایی تعلق داشته اند.^{۱۲}

وابستگی اقوام سکایی به نژاد هندو اروپایی را نامهای باقیمانده از سکایان که از سوی نویسندگان یونانی، به ویژه هرودوت ضبط شده، تأیید کرده است. از این روی بیشتر پژوهشگران نیز بر آریایی بودن سکایان تأکید کرده اند.^{۱۳} در این که سکایان نیز همانند بسیاری از اقوام دیگر با همسایگان خود آمیختگیهایی داشته اند، جای تردید نیست. چنانکه هرودوت از کالی بیها^{۱۴}، بودنها^{۱۵}، جلونها (ژلونها)^{۱۶} به عنوان اقوام نیمه یونانی و نیمه سکایی نام برده است.^{۱۷} اختلاط و آمیزش با ایرانیان به خصوص اقوامی که در نواحی مرزی ایران می زیستند، نیز تا بدان حد بوده

- 1-Toponymists
- 2-Iskamiš
- 3-Iskän
- 4-Skorzar
- 5-Isökman
- 6-Iskamand
- 7-Callippidae
- 8-Budini
- 9-Geloni

است که گاه مورخان را در تعیین نژاد برخی از اقوام مانند: داهه^۱ یا پارتها با دشواریهایی روبه رو کرده است. بنابراین به همین نسبت هم می‌توان انتظار داشت که سکایان با دیگر اقوامی که پس از این به این سرزمینها آمدند، مانند: تخارها، هونها و ترکها اختلاط پیدا کرده باشند. مردمان سامی نژاد باستان نیز به پیوستگی نژادی میان ایرانیان و سکایان پی برده بودند. چنانکه در تورات هر دو قوم از نسل یافث^۲ بن نوح معرفی شده‌اند. به این ترتیب که مادای^۳ (قوم آریایی نژاد ماد) و جومر^۴ هر دو از پسران یافث بوده و اشکناز^۵ (اقوام سکایی) فرزند جومر به شمار می‌آمده است^(۱۵). به این ترتیب میان مادای (ماد) و اشکناز (سکا) رابطه عموی و برادر زادگی برقرار بوده است. بنابراین اسطوره‌های ایرانی نیز نیای تورانیان (تورج) و ایرانیان (ایرج) و یکی از اقوام سکایی به نام سوروماتها (به احتمال بسیار همان سلم یا سرم)^(۱۶) یا یکدیگر برادر بوده‌اند.^(۱۷)

افزون بر اینها، مذهب سکایان بسیار به مذهب آریاییان پیش از زرتشت شبیه بوده و برخی از خدایان در میان هر دو قوم ایرانی و سکایی مشترک بوده است.^(۱۸) از آن گذشته طبقات سه گانه آریایی (جنگجویان، روحانیون و کشاورزان) را که یکی از ویژگیهای تمامی اقوام آریایی بوده، در اسطوره‌های سکایی نیز می‌توان یافت، آن جا که از فرو فرستاده شدن تبر (سلاح مخصوص جنگجویان)، جام (نماد روحانیون)، بوغ و گاو آهن (نشانه کشاورزان) از آسمان به سرزمین سکایان اشاره شده است.^(۱۹) همین اشیا در مقابر سکایی نیز به دست آمده است^(۲۰) بنابراین اگر شواهد موجود برای اثبات آریایی بودن سکایان کافی باشد، آنگاه باید معنای واژه سک و سکا را در زبانهای ایرانی جستجو کرد.

یونانیان اقوام گوناگون سکایی را با نامهای مختلف یاد کرده و فقط به قومی که پادشاهی و ریاست سکایان را در دست داشتند نام سکیت^۶ (اسکیت) داده‌اند.^(۲۱) در حالی که سایر ملل همه

1-Dāha
2-Yafith
3-Mādāi
4-Gomer
5-Aškināz
6-Scythe

آنها را به نامهایی خوانده‌اند که به روشنی پیداست از لفظی واحد گرفته شده‌اند. چنانکه آشوریان آنان را اشکوزای^۱ خوانده‌اند^(۳۲). شاهان هخامنشی آنان را سکک یاسکا^۲ نامیده‌اند^(۳۳). تورات نیز با نام اشکناز از آنان یاد کرده است^(۳۴). هندیان به زبان سنسکریت سکا را شکا^۳ تلفظ کرده‌اند. چینیان از آنان در آغاز با نام سکک^۴ و بعدها سه^۵ وسای^۶ یاد کرده‌اند^(۳۵). عیلامیان آنان را شکپ^۷ و بابلیان به خاطر خلط با کیمربها (قومی ساکن قفقاز که سکایان بدانان تاخته و آنان را از سرزمین خود رانده بودند)^(۳۶) گمیری^۸ خوانده‌اند^(۳۷). دیگر ملل اروپایی به تقلید از یونانیان سکیت تلفظ کرده و می‌کنند^(۳۸). اما خود سکایان بنا به روایت هرودوت خود را به نام یکی از شاهانشان سکولوت^۹ نامیده‌اند.^(۳۹)

با همه اینها معنای واژه سکک روشن نیست. بارتلمه^{۱۰} بجز صفتی که برای گروهی از مردم به کار می‌رود، نتوانسته معنای دیگری برای سکک به عنوان یک اسم بیابد. اما به عنوان فعل دو معنا برای آن ارائه داده است. یکی از آنها دانستن، دریافتن و آموختن و دیگری مفهوم گذشتن، سپری شدن، به انجام رساندن و انجام دادن است.^(۳۰) نیبرگ^{۱۱} به عنوان اسم سه معنا برای سکک قائل شده است که عبارت است از نوعی حیوان که همان سنگ در زبان فارسی امروز باشد و دیگر معانی آن سنگ و آسمان است^(۳۱). یکی از زبان شناسان سکایی الاصل تاجیکستان واژه سکک را با واژه سپنت^{۱۲} (=مقدس) اوستایی هم‌ریشه گرفته و معنای آن را روشن و روشن کردن دانسته است^(۳۲) که از جهت ریشه‌یابی به نظر نمی‌رسد اظهارات او با قواعد زبان شناسی قابل تطبیق باشد.

- 1-Isküzai
- 2-Saka , Sakā
- 3-Šakā
- 4-Sak
- 5-Sa
- 6-Sāi
- 7-Šakāpa
- 8-Gimiry
- 9-Scolote
- 10-Baṭholomae
- 11-Niberg
- 12-Spanta

در زبان کرد زبانان امروز ایران نیز سگ را سک^۱ می‌گویند اما سگ دارای معانی دیگری نیز در این زبان هست همچون: شکم، جنین و زشت^(۳۳). بنابراین به نظر نمی‌رسد که بتوان به طور قطع، بجز به نوعی حیوان، معنای مشترکی برای این واژه یافت. ظاهراً سک شکل قدیمی واژه سگ در زبانهای ایرانی است^(۳۴). اما این که در آغاز بر کدامیک از این دو معنا (نوعی حیوان یا قومی از مردمان آریایی) دلالت داشته است معلوم نیست. از آن جا که ملل مختلف سکایان را با نامی خوانده‌اند که می‌رساند سین و کاف از حروف اصلی نام آنها بوده نمی‌توان تصور کرد که ایرانیان به جهت تحقیر دشمنان خود نام حیوانی را بر آنها گذارده باشند.

اگر چه عکس آن، یعنی نامگذاری حیوانی که می‌تواند درنده خو باشد، از روی نام همسایگانی که پیوسته با آنان در کشمکش بودند، دور از ذهن نیست، اما باز هم به نظر درست نمی‌آید. زیرا سگ در نظر ایرانیان باستان از حیوانات مزدا آفریده به شمار می‌رفت و از توجه خاصی برخوردار بود.^(۳۵) بدین ترتیب تنها یک احتمال باقی می‌ماند و آن اشتراک لفظ سک باشد برای هر دو مفهوم و از همان آغاز، نه این که یکی را از دیگری ماخوذ بدانیم. در صورتی که خود سکایان نیز به این نوع حیوان سک گفته باشند بعید نیست که نام خود را از نام توتم قبیله‌ای خویش گرفته باشند. البته ما چیزی درباره توتم قبایل سکایی نمی‌دانیم اما هرودوت درباره نور (نوری) ها، یکی از قبایل سکایی می‌نویسد که مدتی از سال را به شکل گرگ در می‌آیند.^(۳۶) اگر بتوان این اشاره را به معنای توتم پرستی آنان به شمار آورد، باز هم در تبدیل گرگ به سگ، اگر چه هر دو حیوان از یک خانواده باشند با دشواریهایی روبه رو خواهیم شد.

به درستی آشکار نیست که سرزمین سکایان کجا قرار داشته است. برای تعیین محدوده آنان می‌بایست از آثار و نشانه‌های جسته و گریخته و بازمانده از آنان کمک گرفت، زیرا از یک سو اسناد تاریخی به سکایان در شمال غربی و غرب ایران و در مجاورت با دولتهای آشور و ماد اشاره کرده‌اند که تا پشت دروازه‌های مصر، رخنه کرده بودند^(۳۷) در حالی که در مرزهای شمال شرقی ایران نیز خیرهایی، هر چند افسانه‌وار، از حضور برخی از اقوام سکایی و کشمکش آنها با ایرانیان در دست داریم.^(۳۸) همچنین آثار و بقایای مقابر شاهان سکایی را نیز می‌توان در حاشیه سراسر

شمال آسیای مرکزی، دلتای سیردریا، تیان شان مرکزی و پامیر دید که بر اثر حفاریهای باستان شناسی به دست آمده است.^(۳۹) همچنین برابر لوحی که در همدان از داریوش به دست آمده است، از وجود گروهی از سکایان با خبر می‌شویم که در ماورای سفد می‌زیستند.^(۴۰) آمین مارسلن^۱ (مورخ قرن ۴م) نیز این خبر را با ذکر این که طوایف سکایی باجماعت سفدها هم خاک هستند^(۴۱)، تایید می‌کند. همچنین ردپایی از سکایان را نیز می‌توان در نام شهر سکاکت^۲ از شهرهای ایلاق (شمال غربی فرغانه) دید^(۴۲) که چه بسا همان ایشکت^۳ اوستایی باشد.^(۴۳) هرودوت نیز ضمن معرفی اقوام سکایی، دور افتاده‌ترین قوم را آنهایی می‌شمارد که در ساحل رود بوریستن (ظاهراً دنیپر امروزی)، جایی که از آن به بعد قابل کشتیرانی نیست، می‌زیستند.^(۴۴) وی جایی دیگر می‌نویسد که در شمال اقوام سکایی زمین و فضا پر از پرهای سفیدی است که مانع دیدن می‌شود^(۴۵) که منظور باید حدود روسیه باشد که اغلب شاهد بارش برف است. اثری از آلانها، یکی دیگر از اقوام سکایی را نیز می‌توان در نام اران (قفقاز) دید.^(۴۶) در حالی که دروازه کاسپیا (دریوند) ظاهراً از دیرباز در دست ایرانیان بود^(۴۷) بنابراین با داوری از روی این اطلاعات پراکنده می‌توان گفت که سرزمین سکایان در محدوده‌ای به شرح زیر قرار داشته است: از جنوب شرقی به کوههای پامیر و هندکوش، از شمال شرقی به فرغانه^(۴۸)، از شمال غربی به روسیه کنونی، از جنوب غربی، اگر تاخت و تازهای موقتی آنان را تا فلسطین و مصر نادیده بگیریم، تا دریای سیاه و رود داتوب امتداد داشته است. سکایان در جنوب سرزمینهای خود با ایرانیان همسایه بوده‌اند. مرزهای آنان از شرق به غرب عبارت بوده است از: کوههای هندوکش، ایالت بلخ و ماورای واحه های سفد، فرغانه، خوارزم، دریای خزر، دریوند قفقاز، کوههای قفقاز و دریای سیاه.

زمان آمدن سکایان به این سرزمین نامعلوم است. از مقایسه کتیبه اسرحدون^۴ آشوری (۶۸۰-۶۹۹ ق.م.) که برای نخستین بار از سکاها نام برده^(۴۹)، با تاریخ قدیمی‌ترین مقابر شاهان سکایی در پامیر شرقی که متعلق به سده ۶ ق.م. دانسته شده است^(۵۰)، بر می‌آید که سکایان تا سده ۶ و ۷ م. در

1-Ämmian , Märsellan

2-Sakäkat

3-İškata

4-Esarhaddon

سرزمینهای یاد شده در بالا پراکنده شده بودند و اقوامی شناخته شده به شمار می آمدند. بنابراین آغاز آمدن این اقوام باید به ما قبل هزاره یکم پیش از میلاد باز گردد. مطابق اسطوره های سکایی از زمان پدید آمدن این قوم تا ورود داریوش هخامنشی به سرزمین آنها (۵۱۲ ق.م) حدود هزار سال فاصله بوده است^(۵۱). به بیانی دیگر، برابر با این اسطوره زمان انتشار اقوام سکایی در این پهنه جغرافیایی به حدود ۱۵۰۰ ق.م. برمی گردد. این تاریخ باتوجه به زمان تقریبی جدا شدن اقوام ایرانی از سایر آریاییان که احتمال داده شده اوایل هزاره دوم یا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد بوده است^(۵۲) و با در نظر گرفتن این نکته که سکایان می بایست پس از کوچ آن دسته از قبایل آریایی که به ایران آمدند، جای آنان را گرفته باشند، تا حدودی صحیح به نظر می رسد. بنابراین زمان ورود سکایان به این مناطق را باید میان این دو تاریخ، یعنی حد فاصل اوایل هزاره دوم پیش از میلاد تا اواسط همین هزاره دانست.

علت مهاجرت این اقوام به غرب را نیز باید در وقایعی در دور دستهای شرق (چین) جستجو کرد که هر قوم به اقوام غربی تر از خود حمله کرده تا سرانجام پیشقرا ولان سکایی به دریای سیاه در غرب و مرزهای شمالی ایران رسیده و پراکنده گردیدند^(۵۳). سکایان باستانی به اقوام گوناگونی تقسیم می شدند. این که نخستین سکایان ساکن پامیر از چه قبیله ای بودند و یا حتی ساکنان کنونی این دیار که همچنان سکایی نژاد هستند به کدام قبیله باستانی تعلق دارند، چندان آشکار نیست. در کتیبه های شاهان هخامنشی از چند قبیله سکایی در ماورای مرزهای شمال شرقی ایران نام برده شده است. چنانکه داریوش و خشایار شاه از چهار قبیله به نامهای سکا نوم و رگا^۱ (سکایان هوم نوش^(۵۴)، هوم ساز^(۵۵)، ستاینده هوم؟)، سکا تیگر خودا^۲ (سکایان تیزخود، سکایان کلاه نوک تیز)^(۵۶)، سک تبا ی پر دریه^۳ (سکایان آن سوی دریا)، سک تبا ی پرسو گده^۴ (سکایان آن سوی سفد)^(۵۷) یاد کرده اند^(۵۸). از میان این قبایل فقط مکان سکاهای ماورای سفد مشخص و معلوم است ولی از مکان سایر اقوام اطلاع روشنی نداریم^(۵۹). پژوهشگران نیز در تعیین مکان و محدوده این اقوام با یکدیگر توافق کلی ندارند. از نام اقوام بیشتری نیز توسط هرودوت آگاهی داریم. از آن جمله

1-Sakā hauma vargā

2-Sakā tigra xudā

3-Sakā tyaiy para draya

4-Sajd tyaiy para sugda

ماساگتها(مس) = بزرگ + سک + ت = علامت جمع در زبان سکایی = برروهم سکایان بزرگ)^(۳۱) که هرودوت مکان آنان را دردشتی وسیع در شرق دریای خزر معرفی کرده است^(۳۲). برخی از پژوهشگران آنان را با سکایان نیز خود مطابقت داده و قلمرو آنها را در خوارزم دانسته‌اند^(۳۳). غیر از ماساگتها از کالیپی‌ها، نوریها، سکیتهای شاهی^۳، اولیپولیا^۴ (یا بوریستنها)^۵، تنوریکه‌ها (تورانیان؟)^۶، سوروماتها^۷، بودنها، آلازونها، تیساکتها^۸، ایرکها^۹، آرجیبی‌ها^{۱۰}، ایسدونها^{۱۱}، آریما سپه‌ها^{۱۲}، گریفونها^{۱۳}، گروسها^{۱۴}، ملانکلنها^(سیاهپوشان)^{۱۵}، آگاتیرسها و جلونها نیز نام برده است. وی اقوام چندی را نیز بدون ذکر نام معرفی کرده است. از آن جمله سکاهای کشاورز، سکاهای بیابانگرد^{۱۶}، سکاهایی که از قبیله سکاهای شاهی به تازگی جدا شده‌اند و سرانجام آدمخواران شمالی را می‌توان یاد کرد. هرودوت اگر چه به مکان هر یک اشاراتی کرده است^(۳۴)، اما تعیین دقیق محدوده هر قوم به جهت اشتباهات جغرافیایی این نویسنده میسر نیست^(۳۵).

در اوستا و تاریخهای ملی ایرانیان نیز اشاره‌هایی به اقوامی از سکایان شده است. از آن جمله نامهای شیریمه^{۱۸} (احتمالاً همان سوروماتها)، توریبه (تورانیان؟)، داهی^{۱۹} (احتمالاً همان قوم داهه)، ساراسکا^{۲۰} و درویکا^{۲۱} (احتمالاً همان درویکها که به روایتی کورش در جنگ با آنها کشته شد)^(۳۷) که در اوستا آمده^(۳۸)، اشاره به اقوامی سکایی بوده است که در مجاورت ایرانیان می‌زیسته‌اند^(۳۹). اما اوستا بیش از همه از تورانیان که به احتمال بسیار قومی از سکایان بودند، به عنوان بزرگترین دشمن ایرانیان یاد کرده است^(۴۰). برخی از پژوهشگران تورانیان را با سکابان هنوم و ورگا قابل تطبیق دانسته‌اند^(۴۱). به نظر می‌رسد که اشارات اوستا به حیونان نیز قبایلی از همین سکایان بوده که ارجاسب نماینده آنان و از بزرگترین دشمنان ایرانیان به شمار می‌رفت^(۴۲). فردوسی ارجاسب را توراتی خوانده است^(۴۳)، در حالی که برخی از تاریخهای ملی ایرانیان نیز همانند اوستا، ارجاسب را از نژاد هیونان (حیونان) دانسته‌اند^(۴۴). برخی از پژوهشگران نیز احتمال داده‌اند که حیونان خود یکی از

1- Callippidae

4- Oliopolites

7- Sauromatae

10- Thyssagetae

13- Issedonians

16- Gerrhus

19- Dāhi

2- Neuri

5- Borysthenites

8- Budini

11- Ircae

14- Arimaspi

17- Wandering scythian

20- Saraska

3- Royal Scythians

6- Taurica

9- Alazonian

12- Argippaens

15- Griffins

18- Sairima

21- Driwika

قبایل تورانی بوده‌اند^(۷۵). دانها^۱ نیز می‌بایست نام قبیله‌ای از سکایان باشد که در اوستا تورانی خوانده شده‌اند^(۷۶). ظاهراً نام این قبیله بر بسیاری از رودهای اروپای شرقی مانند دانوب^۲، دن^۳ و دنیبر^۴ باقی مانده است^(۷۷). احتمالاً این تضاد بدین گونه قابل حل است که قبیله دانو بعدها از مجاورت مرزهای شرقی ایران به سوی غرب کوچیده و در اروپای شرقی ساکن شده‌اند. از قوم داهه^۵ نیز که در اوستا اشاره‌ای به سرزمین آنها شده است^(۷۸)، به عنوان قبیله‌ای سکایی اطلاع داریم^۱. در کتیبه ملل خشایارشا در تخت جمشید نیز از قوم داهه نام برده شده است^(۸۰). ظاهراً داهه‌ها یکی از طوایفی بودند که به عضویت اتحادیه‌ای از قبایل صحراگرد سکایی و ایرانی در حدود سده سوم پیش از میلاد در آمده بودند.

از آن میان قبیله پرنی (اپرنی)^۱ به خاطر وجود خاندان ارشک که بعدها در ایران دست به تشکیل سلسله اشکانیان (۲۵۳ ق.م تا ۲۲۴ م) زدند، مشهور شد^(۸۱). اراضی آنها را در شرق دریای خزر در دشت ترکمن دانسته‌اند^(۸۲)، که نام دهستان در ساحل شرقی این دریا از نام همین قوم گرفته شده است^(۸۳). ظاهراً شرق دریای خزر مسکن اقوام گوناگونی از سکایان بوده است. چنانکه اقوام مختلفی از ماساگتها، که ذکرشان گذشت، تا درویکها^۲ (دروپیکها)^۳ و خراسمها^۴ (خوارزمیان) را بدانجا نسبت می‌دهند^(۸۴). در روزگاران بعد، سده‌های ۴-۱۱/۱-۷ م. از سرزمینی به نامهای کیو-می-تو^۱، کما^۲، کمید^۳ و کومد^۴ آگاهی به ما رسیده که مسکن گروهی به نام کمیجیان^{۱۳} بوده است. این کمیجیان را که مردمی دزد پیشه و جنگاور بوده‌اند، برخی از پژوهشگران اقوامی از سکایان دانسته‌اند^(۸۵). بطیموس نیز از سکا کومدو^{۱۴} پیشتر یاد کرده بود^(۸۷) این مردمان احتمالاً باید همان اکتوفجیا^{۱۵} باشند که در کتیبه ضد دیوان خشایارشا آمده است^(۸۸). این واژه از لغت کتوفه^{۱۶} ایران باستان به معنای کوه گرفته شده و معنای اکتوفجی و کمیجی باید کوهستانی باشد^(۸۹).

1-Dāno
4-Denyper
7-Derbics
10-Kiu-mi-to
13-Kumījī
16-Kaufā

2- Dānūb
5- Dāha
8-Dropics
11-Kumād
14-Kumido

3- Don
6- Parani (Aparani)
9-Chorsmisans
12-Kūmidh
15-Akaufačiyā

سرزمین آنان را در دوران اسلامی حدود درواز و روشان، یعنی غرب پامیر، معرفی کرده‌اند.^(۹۰) امروزه نیز مردمانی را که در این حدود ساکن هستند، تاجیک کوهی می‌نامند و هر گروه به یکی از لهجه‌های زبان سکایی سخن می‌گویند.

از میان این قبایل گوناگون به روشنی آشکار نیست که کدام قبیله در پامیر می‌زیستند و مقابر سکایی به دست آمده از کاوشهای باستان‌شناسی در پامیر کلان (پامیر شرقی) متعلق به کدام قبیله است. برخی از پژوهشگران برآند که ساکنان کنونی این مناطق بقایای سکایان هنوم ورگا هستند که در کتیبه‌های هخامنشیان از آنان یاد شده است.^(۹۱) هرودوت این دسته از سکایان را امیرگی^۱ خوانده^(۹۲)، ولی مکان آنها را مشخص نکرده است. یکی از پژوهشگران، سکایان هنوم ورگا را همان سکا‌های دشته دانسته که در کتیبه تصویر نگاشتی داریوش یکم در کانال سوتز، در برابر سکایان مردابها ذکرشان رفته است.^(۹۳) غفوروف، مورخ بزرگ تاجیک، آنان را از قبیله‌های سکایی شرقی می‌داند که با باختر و هند ارتباط داشتند.^(۹۴) بلیتسکی، باستان‌شناس روس، نیز مکان سکایان امیرگی (هنوم ورگا) را در شرق حوزه آمو دریا و استپهای قزاقستان معرفی می‌کند.^(۹۵) ارکواریت، زبان‌شناس بزرگ آلمانی، معتقد است که نشانه‌هایی از زبان سکایان هنوم ورگا را می‌توان در زبان اهالی منجان (جنوب پامیر، واقع در افغانستان) دید که به کلی با زبان آن دسته از سکایانی که از ماورای سیر دریا به درنگیان^۲ رفتند و نام خود را بر آن سرزمین نهادند (سکستان، بیستان) متفاوت است.^(۹۶) چنانچه پیشتر نیز یاد شد، برخی از پژوهشگران سکایان هنوم ورگا را همان تورانیان اسطوره‌ای دانسته‌اند^(۹۷) و گروهی دیگر سکایان ماورای سفد را که داریوش هخامنشی از آنان یاد کرده، با سکایان هنوم ورگا مطابقت داده‌اند.^(۹۸)

از این اظهارات برمی‌آید که ساکنان کنونی پامیر بازماندگان سکایان هنوم ورگا هستند که از کانی دیگر و در روزگاری نامشخص بدین دیار پای نهاده‌اند. بر سر تعیین مکان پیشین این قوم، چنانکه گذشت، میان پژوهشگران وحدت نظری وجود ندارد. اما اگر نظر آن دسته از پژوهشگران را در تطبیق این قبیله با تورانیان باستان صحیح بدانیم، آنگاه باید سرزمین سکایان هنوم ورگا را

1-Amirgian

2- Drangianā

شمال و شرق بلخ جستجو کنیم، زیرا مکان اصلی درگیری میان ایرانیان و تورانیان در اسطوره در همین محدوده بلخ بوده است. در ادامه بیشتر ریشه‌های تاریخی و جغرافیایی بلخ را بررسی می‌کنیم. محدوده بلخ بدون تردید در طول تاریخ تغییر می‌یافت، اما حدود طبیعی آن از جنوب کوه‌های هندوکش و از شمال به جیحون محدود می‌شد. مرز شرقی آن نیز ظاهراً همین کوه پامیر بود^(۹۹). بلخ در اوستا به عنوان چهارمین سرزمین مزدا آفریده، پس از ایران و ثجه، سغد و یاد شده است^(۱۰۰). در اساطیر ایرانی بنای آن را به اختلاف به لهراسب، کیومرث^(۱۰۱) یا تهمورث نسبت داده‌اند.^(۱۰۲) جالب این جاست که داستانهای اسطوره‌ای مربوط به تهمورث را برخی پژوهشگران غیر ایرانی دانسته‌اند و برآند که این افسانه‌ها در روزگاران بسیار قدیم از اقوام سکا گرفته شده است^(۱۰۳). بدین ترتیب مطابق اسطوره‌های سکایی که به داستانهای ملی ایرانیان نیز یافته، بانی و سازنده شهر بلخ یک پادشاه سکایی (تهمورث - تخمه اروپه)^۱ بوده است. سکایان در نام شهر بلخ نیز می‌بایست باقی مانده باشد، زیرا با وجود این که اشکال گوناگون بلخ را در یک سیر تاریخی در دست داریم، ریشه و معنای آن به روشنی معلوم نیست. مثلاً می‌دانیم که بلخ در اوستا به صورت باخدیم یا باخریم^۲، در زبان پارسی باستان باختریش^۳، در پهلوی صورت باخر^۴ و بلخ^۵ هر دو آمده است^(۱۰۴). در زبان سریانی بدانجا بحل یا بهل^۶ گفته شده و از زبان به متون بودایی راه یافته و صورت با هلیکه^۷ پذیرفته است^(۱۰۵)، اما به رغم تلاش یکی از شناسان در یافتن ریشه ایاختر^۸ (=شمال) اوستایی برای بلخ^(۱۰۶)، این واژه، آریایی اما غیر ایرانی نمی‌نماید. علاوه بر این، به فرض صحت این ریشه‌یابی، ایاختر (=شمال) پیوسته در نظر ایرانیان جا اهریمنان و دشمنان به شمار می‌رفته است^(۱۰۷) که خود بار دیگر مؤید همین نظریه است که جایگاه دشمنان، یعنی تورانیان، بوده است. در یکی از اسطوره‌های ایرانی نیز به بلخ همچون ش

ixma urupa

ixdīm

ixtriš

باره شده است. آن جا که از اسفندیار، شاهزاده ایرانی و قهرمان مبارزه با تورانیان،
 بها (ظاهراً یکی از اقوام تورانی) می‌گوید، آمده است که اسفندیار تا بهل (بلخ)
 رود را به نشانه فتح سرزمین دشمن در آن جا فرو کرد.^(۱۰۸)
 اگر نتوان گفت که بلخ از آن سکایان بوده است، باید اذعان داشت که دست
 دو عنصر ایرانی و سکایی با یکدیگر همسایه بوده و بر سرقستمهایی از این
 گر منازعه داشته‌اند. در روزگاران اقتدار ایران نه تنها تمامی خاک بلخ به ایران
 لکه سرزمین سکایان همسایه از جمله سکایان هئوم ورگا نیز به این کشور منضم

نچه به نظر محقق می‌رسد، حضور سکایان در بخشهای شرقی بلخ دست کم از
 که به تدریج در قرنهای بعد به سواحل کوهستانی رود پنج (سرچشمه آمو دریا)
 ز این رود گذشته به خراسان پای نهادند. این گروههای کم شمار در پناه کوههای
 کتش با معابر باریک و پرتگاههای بسیار عمیق و خطرناک توانستند به بقای خود
 بژه که سرما و یخبندان زمستانهای طولانی این منطقه و افزون بر آن کمبود زمین
 باورزی، انگیزه‌ای برای تهاجم مستقیم به آن برای فاتحان بزرگ شرق و غرب،
 اقی نگذارد. اما اقوام بدویی که در روزگاران بعد بدانها تاختند، آنان را واداشتند تا
 جرت خود به سوی شرق و جنوب ادامه دهند و شهرهای غربی و مرکزی سرزمین
 ن بسپارند. این گمان را تجمع مردمان سکایی الاصل در مناطق شمالی، شرقی و
 د می‌کند. همچنان که جاینامایی چون تخارستان و ترکستان در غرب این منطقه نیز
 جم را نشان می‌دهد.

یادداشتها

- ۱- اوستا، وندیداد، فرگردیکم، بندی، ۳-۵.
- ۲- A. Шохуморов, ПАМНР СТРАНА АРИВ (Душанбе, 1997), p. 33-37, 95;
باباجان غفوروف، تاجیکان، به کوشش احرار مختاروف (دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۷)، ج ۱، ص ۴۴.
- ۳- برای معنای این دو واژه رک:
ШАХУМОРОВ, ПАМНР, p. 15-16.
- ۴- ج. م. کیفر و مورگنستینونه، «زبانها»، *افغانستان*، گروه مترجمان زیر نظر محمد حسین پاپلی یزدی (تهران، دایره المعارف، ۱۳۷۶)، ص ۹۴.
- ۵- آ. بلینسکی، *خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)*، ترجمه پرویز ورجاوند؛ (تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴)، ص ۹۸ و ۹۹.
- ۶- Herodotus, *The Persian Wars*, tr. By G. Rawlinson (N.Y. The modern library, 1942), Book IV, 71.
- ۷- کتاب از ۹ کتاب مأخذ فوق با ویژگیهای زیر به فارسی برگردانده شده است. هرودوت، *تاریخ هرودوت* ترجمه هادی هدایتی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ - ۱۳۳۶)، ۶ کتاب در یک مجلد.
- ۸- گمنام، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، ص ۴۰.
- ۹- شریف ادیسی، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، (قاهره، مکتبه الثقایه الدینیة)، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۴۶۲.
- ۱۰- اصطخری، *المسالك والممالك*، تصحیح محمد جابر عبدالعال الحسینی (الجمهوریه المتحدہ العربیه) دارالقلم، ۱۹۶۱، ص ۱۶۷.
- ۱۱- ابوریحان بیرونی، *کتاب الجماهر فی معرفه الجواهر*، تحقیق یوسف الهادی (تهران، علمی و فرهنگی)، ۱۹۹۵، ص ۱۵۸.
- ۱۲- ШАХОМАРОВ, ПАМИР, P. 41-2.
- ۱۳- Anonymous, "Sythians", EA (1991), vol. 24, p. 471.
- ۱۴- ای. م. ارانسکی، *مقدمه فقه اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۸)، ص ۶۰؛ غفوروف

- ۳۴- ابوالقاسمی، راهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۲، ص ۹- ۱۸۸. تحت عنوان، «saka».
- 35-M. Schwartz, "The Old Eastern Iranian World View According to the Avesta", *The Cambridge History of Iran*. (N.Y. Cambridge, 1993), vol.2, p. 145.
- 36-Herodotus, 105.
- 37-Herodotus, I, 104 _ 5.
- ۳۸- منظور جنگهای ایرانیان با قبایل تورانی (خیونی، دانو، و غیره) است.
- ۳۹- بلیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ص ۹۸.
- ۴۰- هرتسفلد، دولوح تاریخی، ص ۸.
- ۴۱- آمین مارسلن، جنگ شاپور ذوالکفایت با یولیانیوس امپراتور روم، ترجمه صادق اتابکی (تهران، اداره شورای نظام)، کتاب ۲۳، ص ۴۳.
- ۴۲- الاضطخری، الممالک و الممالک، ص ۱۸۵.
- ۴۳- اوستا، یشت ۱۹، بند ۳.
- 44-Herodotus, IV , 7.
- ۴۵- همان جا.
- ۴۶- ارانسکی، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ص ۶۲.
- ۴۷- مارسلن، جنگ شاپور، کتاب ۲۳، ص ۲۶.
- ۴۸- مارکوارت طی بحثی نسبتاً مفصل ثابت می کند که حد شمال شرقی سکایان شهر کاشغر بوده است. مارکوارت، وهرود، ص ۷۷.
- 49-Anonymous, "Sythians", *EA* (2002), p. 471.
- ۵۰- بلیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ص ۶۰ و ۹۸.
- 51-Herodotus, IV , 7.
- ۵۲- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۱۸.
- 53-Anonymous, "Scythians", *EA*, p. 471.
- 54-R.G. Kent, *Old Persian* (N.H.American Oriental Society, 1953), p. 138.
- ۵۵- ا.ت. اوستا، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲)، ص ۲۱۴.
- 56-Kent, *Old Persian*, p. 138.
- ۵۷- همان جا.
- ۵۸- هرتسفلد، دولوح تاریخی، ص ۶۸، برخی از پژوهشگران این دست از سکایان را با سکت هنوم ورگا یکی دانسته اند:

J.M. Cook, "The Rise of the Achaemenids and establishment of Their Empire", *The Cambridge History of Iran* (Cambridge, 1993), vol. 2, p. 254.

۵۹- داریوش بزرگ هخامنشی، کتیبه نقش رجب، ستون A. بندهای ۲۹ - ۲۵.
۶۰- یکی از پژوهشگران نقشه ای از پراکنندگی اقوام سکایی، عمدتاً براساس اطلاعات هرودوت تهیه کرده است. اما نامی از این قبایل نیاورده است:

Sulimirski, "The Scyths", pp. 176 - 70.

۶۱- اراتسکی، مقدمه *فقه اللغة ایرانی*، ص ۶۱.

62-Herodotus, I, 204.

۶۳- اوستا، تاریخ هخامنشیان، ص ۶۴؛ آرتور کریستن سن، *مزدآپرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح الله صفا (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶)، ص ۱۹؛ غفوررف، *تاجیکان*، ج ۱، ص ۸۲. ن.ن. نگماتف، *دولتهای شمال غرب آسیای مرکزی، تمدنهای آسیای میانه* (کتابی از یونسکو)، ترجمه صادق ملک شه میرزادی (تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶)، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۹۹.

64-Herodotus, IV, 107:

65- Herodotus, IV, 17-25.

66-Sulimiski, "The Scyths", p. 176.

۶۷- کلمان هوار، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۴۳؛ م، آ. دندامایف، *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲)، ص ۱۵۲.

۶۸- اوستا، یشت ۱۳، کرده ۳۱، بندهای ۴ - ۱۴۳؛ اراتسکی، مقدمه *فقه اللغة ایرانی*، ص ۵۶.

۶۹- کریستن سن، *مزدآپرستی*، ص ۴ - ۸۳، ۹۶؛ اراتسکی، مقدمه *فقه اللغة ایرانی*، ص ۵۶، ۷۹؛ علی سامی، *تمدن هخامنشی (شیراز)*، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۵۶.

۷۰- اوستا، آبان یشت، کرده ۱۱، بند ۴۰، همان جا، کرده ۱۴، بند ۵۴، زمیاد یشت، کرده ۸، بند ۵۶ و ۵۸، همان جا، کرده ۱۵، بند ۹۳.

71-Cook, "The rise of the Achaemenids" p. 254.

۷۲- اوستا، یشت ۱۳، کرده ۳۱، بند ۳ و ۹۴، یشت ۱۷، کرده ۱۰، بند ۵۶، یشت ۱۹، کرده ۷، بندهای ۶۴ - ۵۶، همان جا، کرده ۱۲، بند ۸۲، همان جا، کرده ۱۵، بند ۹۳، یشت ۱۹، کرده ۱۳، بند ۸۷.

۷۳- حسین شهیدی مازندرانی، *فرهنگ شاهنامه* (تهران، نشر بلخ، ۱۳۷۷)، ص ۳۱، ۳۰. تحت عنوان «ارجاسب».

۷۴- یادگار زریران، به کوشش یحیی، ماهیار نوایی (تهران، اساطیر، ۱۳۷۴)، متن پهلوی، ص ۳۲. متن فارسی، ۶۴، بند ۷۱.

۷۵- پور داود، یادداشت، بر اوستا، ترجمه پورداد، گزارش جلیل دوستخواه (تهران، مروارید، ۱۳۷۰)، ج ۲، ص ۹۷۸-۹.

۷۶- اوستا، یشت ۵، کرده ۱۸، بند ۷۳.

۷۷- اراتسکی، مقدمه فقه الله ایرانی، ص ۶۳.

۷۸- اوستا، یشت ۱۳، کرده ۹، بند ۳۸.

۷۹- اراتسکی، مقدمه فقه الله ایرانی، ص ۱۲۳.

۸۰- همان جا، همان صفحه.

A. D.H. Bivar, "The Political History of Iran under the Arsacids", *The Cambridge History of Iran*, (Cambridge, 1993), vol. 3, part I, p. 27.

۸۱- همانجا، همان صفحه.

۸۲- مارکوارت، وهرود، ص ۱۲، اراتسکی، مقدمه فقه الله ایرانی، ص ۱۲۳.

83-Bivar, "Arsacids", p. 27.

۸۴- کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ص ۴۳؛

E.Y. Zeimal, "The Political History of Transoxiana" *The Cambridge History of Iran* (Cambridge, 1993), vol. 3, part I, p. 238.

85-Si - Yu - ki, *Buddhist Records of the Western World*, tr. By S.Beal (Calcutta, Susill Gupta, 1957-8). P. 105;

بعقوبی، کتاب البلدان (نجف، حیدریه، دون التاريخ)، ص ۵۲ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (مشهد، دانشگاه فردوسی، ۲۵۳۶)، ص ۵۱۹، ۶۰۴، ۶۴۲، ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۵۴، گمتام، حدود العالم، ص ۱۲۰.

۸۶- و. مینورسکی، تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمه میرحسین شاه، ویراسته مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام (تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲)، ص ۳۵۳-۵.

۸۷- بارتولد، گزیده مقالات تحقیقی و بارتولد، ترجمه کریم کشاورز (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۱۱۳.

۸۸- اراتسکی، مقدمه فقه الله ایرانی، ص ۱۲۳.

۸۹- همانجا، همان صفحه.

۹۰- مارکوارت، وهرود، ص ۶۴-۵، ۱۰۲، مینورسکی، تعلیقات، ص ۳۵۳-۵.

- ۹۱- اومستد، تاریخ هخامنشیان، ص ۶۷، غفورروف، تاجیکان، ج ۱، ص ۸۲
- 92-Herodotus, VII, 64.
- 93-Bivar, "History of Eastern", p. 181.
- ۹۴- غفورروف، تاجیکان، ج ۱، ص ۸۲
- ۹۵- بلینسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ص ۸۱
- ۹۶- مارکوارت، وهرود، ص ۵۶
- 97-Cook, "Rise of Achaemenids". p. 245- 255.
- ۹۸- همانجا، ص ۱۳۷
- 99-Wilber, "Bactria", *EA* (1991), vol. III, p. 40.
- ۱۰۰- اوستا، وندیداد، فرگرد یکم، بند ۷
- ۱۰۱- آرتور کریستن، سن، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمه احمد تفضلی و زاله آموزگار (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸)، ج ۱، ص ۱۱
- ۱۰۲- همانجا، ص ۱۱۳
- ۱۰۳- همان، نویسنده، مزدپوستی، ص ۷۶
- ۱۰۴- پاول هرمن و هاینریش هوشمان، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶)، ج ۱، ص ۲۸۶
- ۱۰۵- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۷۷
- 106-Tafazzoli, "Bakhtar", *EIr*, vol. III, p. 539.
- ۱۰۷- پورداوود، یادداشت بر، اوستا، ص ۲۸۹، یادداشت شماره ۱
- ۱۰۸- مارکوات، ایرانشهر، ص ۱۷۸

منابع و مآخذ

- ۱- ابوالقاسمی، محسن: راهنمای زبانهای باستانی ایران، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- ۲- ادیسی، شریف: زهه المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیه، ۱۹۹۴.
- ۳- اراتسکی، ای.ام: مقدمه فقه اللغة ایوانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۸.
- ۴- اصطخری: المسالك و الممالک، تصحیح محمد جابر عبدالعال الحسینی، الجمهوریه المتحده العربیه، دارالقلم، ۱۹۶۱.
- ۵- اوستا، ترجمه پور داود، گزارش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۷۰.
- ۶- اوستا، ات: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۲.
- ۷- بار تولد، و.و: گزیده مقالات تحقیقی و.و. بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.
- ۸- بلینسکی، آ: خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴.
- ۹- بیرونی، ابوریحان: کتاب الجماهر فی معرفه الجواهر، تحقیق یوسف الهادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۹۹۵.
- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۲۵۳۶.
- ۱۱- حمزه اصفهانی: تاریخ سنی الملوک الارض و الانبیاء، برلین، کاوناتی، بی تا.
- ۱۲- دندامایف، م: ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- ۱۴- سامی، علی: تمدن هخامنشی، شیراز، ۱۳۴۱.
- ۱۵- شرفکندی، عبدالرحمن (هزار): فرهنگ کوردی به فارسی، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
- ۱۶- شهیدی مازندرانی، حسین: فرهنگ شاهنامه، تهران، نشر بلخ، ۱۳۷۷.
- ۱۷- غفوروف، باباجان: تاجیکان، به کوشش احراز مختاروف، دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۷.
- ۱۸- فرامکین، گرگوار: باستانشناسی در آسیای میانه، ترجمه صادق ملک شه میرزادی، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۲.
- ۱۹- کتاب مقدس، لندن، بریتش فوردن بیل سوسیالتی، ۱۹۴۷.
- ۲۰- کریستن سن، آرتور: مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- ۲۱- _____: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمه احمد نفضلی و زاله آموزگار تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- ۲۲- کیفر، ج.م. و مورگنشتیونه: «زبانها»، افغانستان، گروه مترجمان زیر نظر محمد حسین پاپلی یزدی، تهران، دایره المعارف، ۱۳۷۶.

۲۳. گمنا، حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش متوجهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰
۲۴. گیرشمن، ز: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
۲۵. مارسلن، مین: جنگ شاپور ذوالکثاف با یولیانیوس امپراطور روم، ترجمه صادق اتابکی، تهران، اداره شورای
تلام، بی تا.
۲۶. مارکوارت، ی: وهرود وارتنگ، ترجمه داود منشی زاده، تهران، بنیاد دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸
۲۷. مینورسکی، و: تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الى المغرب، ترجمه میر حسین شاه، ویراسته مریم میر
صمدی و غلامرضا وهرام، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
۲۸. هرستفلد: کشف دو لوح تاریخی در همدان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، انجمن ملی، ۱۳۵۰.
۲۹. هرن، پاول و هاینریش هوبشمان: اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد فرهنگ ایران،
۱۳۵.
۳۰. هرودوت: تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱-۱۳۳۶.
۳۱. هوار، کلیمان: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن آتوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۳۲. یادگار ذریوان، به کوشش ماهیار توایی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
۳۳. یعقوبی: کتاب البلدان، نجف، حیدریه، دون التاریخ.

منابع و مآخذ به زبانهای انگلیسی و آلمانی*

- Anonymous, "Scythians", *EA*(20002), pp.471-2
- Bartholomae, *Altiranisches Worterbuch*, Berlin, 1961.
- Bivar, D.H. "The Political History of Iran Under the Arsacids", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, 1993, vol. III, part 1, pp. 21-99.
- Cook, J.M. "the Rise of the Achaemenids and Establishment of their Empire", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge 1993, vol. 2. pp. 200 – 291.
- Herodotus, *The persian wars*, tr. By G. Rowlinson, N. Y. The Modern Library, 1942.
- Kent, R. G. *old persian*, N. H., American Oriental Society, 1953.
- Niberq, H. S. *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1974.
- Raevskii, "Scythian Religion" *ER* (1987), Vol. XIII, pp. 145- 8.
- Schwartz, M. "The Old Eastern Iranian World View According to the Avesta", *The cambridge History of Iran*, N.y., Cambridge, 1993, vol. II, pp. 640-663.
- Si- Yu-Ki. *Buddhist Records of the Western World*, tr. By S, Beal, Calcuta, Susill Gupta, 1957- 8.
- Sulimirski, T. "The Scyths", *The Cambridge History of Iran*, N.Y. Cambridge, 1993, vol. II, pp. 149- 199.
- Tafazzoli, "Bakhtar", *Elr*, vol. III, pp.539.
- Zeimal, E.V "The polotical History of Transoxiana", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, 1993, vol. III, part I, pp. 232-262
- منابع به زبان روسی یا خط کریلک
- Шохумаров, А. ПАМИР СТРАНА АРИЕВ, ДУШАНБЕ, 1997.
- ИСКАНДАРОВ, Б. И. ИСТОРИЯ ПАМИРА, ХОРОГ, 1995.

* با تشکر از خاتم فاطمه جهان پور که استفاده از متن آلمانی با کمک ایشان میسر گردید.